

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال دهم / دوره جدید / شماره ۳۹ / بهار ۱۳۹۴
صص ۵۷-۷۲

کاوشی در معنای تساهل و تسامح در دو فرهنگ اسلام و غربی



۵۷

کاوشی در معنای تساهل و تسامح در دو فرهنگ اسلامی و غربی

● غلامحسین خدری

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

g.khadri@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رسال جامع علوم انسانی

چکیده

تساهل و تسامح، به معنای عدم مداخله و ممانعت یا اجازه دادن از روی قصد و آگاهی، به اعمال و عقایدی است که مورد پذیرش و پسند شخص نباشد. اسلام، این اصل را پذیرفته و بنای آن بر سخت‌گیری و مشقت نیست و از سوی دیگر، با آزادی بی‌قید و شرط نیز مخالف است. اساس تساهل و تسامح غربی بر این مبنا است که اعمال و رفتار فردی تا جایی درست هستند که موجب گسترش سعادت‌مندی مادی انسان گردند. در این نوشته، نشان داده می‌شود که تساهل و تسامح در اسلام، معنایی متفاوت با فرهنگ غربی داشته و دیدگاه متفاوتی را دنبال می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تساهل، تسامح، سنت اسلامی، سنت غربی.



مقدمه

تساهل به معنای به آسانی و به نرمی با کسی برخورد کردن است. واژه تسامح عموماً با واژه تساهل مترادف دانسته شده است، لیکن کلمه تسامح، فرق ظریفی با تساهل دارد و آن اینکه تسامح از ماده «سَمَحَ» به معنای بخشش و گذشت است؛ بنابراین، تسامح به معنای نوعی کنار آمدن همراه با جود و بزرگواری می‌باشد.^۱ در ادبیات فارسی، تساهل و تسامح یا مدارا برخلاف تساهل به معنای غربی آن (Tolerance) که بیشتر در ویژگی‌های سیاسی حکومت به کار می‌رود، بیشتر مفهومی اخلاقی است تا سیاسی، لیکن همین واژه در فارسی به معنای تساهل، تسامح و مدارا و تحمل ترجمه شده است، در حالی که هریک از واژه‌های فوق دارای معنای متفاوتی نسبت به یکدیگر هستند.

در واژه تسامح، همواره نوعی بزرگواری، احسان و بخشش و توانایی وجود دارد و واژه «تحمل» به معنای تحمل کردن و بردباری است، لیکن تساهل و تحمل با نوعی زبونی و ضعف و ناتوانی همراه و این دو در مقابل هم هستند. از این رو، تفرانس را در فارسی به «حلم» ترجمه کرده‌اند؛ زیرا حلم یعنی تحمل ناگواریها در عین قدرت و قوت. به طور کلی اصطلاح تساهل و تسامح به رفتاری اطلاق می‌گردد که صرفاً به تحمل عقاید مخالف قناعت نکند، بلکه به صاحبان آن عقاید اجازه اظهار نظر نیز بدهد. نکته قابل ذکر آنکه تساهل و تسامح را نباید به معنای پذیرش عقاید مخالف معنا کرد؛ زیرا تساهل در این معنا هرگز به معنای عقایدی نیست که مورد پذیرش انسان نباشد، بلکه تساهل و تسامح در جامعه به این معنی است که از روی آگاهی و اقتدار و با سعه صدر به عقاید، روشها، منسها و جریانات سیاسی مخالف امکان

ظهور و وجود بدهیم و وجود تکثر و تنوع عقاید و افکار را بپذیریم.^۲ برخی متفکران نیز با متفاوت دانستن تسامح و تساهل، تسامح را دارای بار اخلاقی بیشتری نسبت به تساهل می‌دانند. به نظر آنان، در تسامح جنبه مروّت و اغماض نهفته است، لیکن در تساهل تنها آسان‌گیری مطرح است.^۳

انواع تساهل و تسامح عمدتاً به چهار دسته تقسیم می‌شود: ۱. تساهل سیاسی: براساس این تفکر، دانش و حقیقت، وسیله اعمال سلطه حاکمیت قرار می‌گیرد. ۲. تساهل جامعه‌شناختی: طبق این مفهوم، در جوامع سنتی، بحث تساهل و تسامح مربوط به مسئله نظارت اجتماعی است که براساس آن، با هر نوع رفتار مغایر با سنتها و آداب و مناسک خود، مخالفت کرده و قائل به نوعی عدم تساهل هستند. لیکن در جوامع جدید و صنعتی، این تفکر مربوط به نوعی رفتار اجتماعی است و به پذیرش و یا عدم پذیرش فرهنگهای دیگر مربوط می‌شود. این جوامع بیشتر اهل تساهل هستند. ۳. تساهل فلسفی: این تفکر مبنای اندیشه تکثرگرایی بوده و به این نکته اشاره می‌کند که حقیقت را مطلق بدانیم یا نسبی، و همچنین اگر حقیقت امری دست یافتنی باشد، بپذیریم که دیگران نیز قابلیت دسترسی بدان را دارند. ۴. تساهل دینی: سهل‌گیری و تحمل مبتنی بر آموزه‌های دینی نسبت به باورها و رفتارهای مخالف، به خصوص باورها و رفتارهای مخالف دینی را «تساهل دینی» گویند.^۴ البته بر این موارد می‌توان اصطلاح حقوقی تسامح را نیز اضافه کرد که به معنی آسان گرفتن به مردم و به کارگیری انعطاف و اغماض در اجرای قوانین برای رعایت مصالح مردم است. البته باید این اغماض و انعطاف، به انحراف و قانون شکنی نیانجامد.^۵

۲. «تساهل و تسامح از منظر دین»، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳. تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی(ع)، ص ۱۳.

۴. «تساهل و تسامح از منظر دین»، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۵. تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی(ع)، ص ۱۲.

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۵۸۳؛ محیط المحيط، صص ۴۲۵ و ۴۳۷.

تساهل و تسامح در اندیشه اسلام

در آیین اسلام، آموزه‌ها و قوانین اسلامی به آسان‌گیری بر مردم و تسهیل وظایف آنان، گرایش عظیم دارد و فقط در مواضعی به سخت‌گیری نزدیک می‌شود که ایمان و اخلاق جامعه در معرض تباهی قرار گرفته و مصلحت عمومی به خطر افتد و نرمی و ملایمت نیز چاره‌ساز نباشد. بنابراین روح غالب در آموزه‌ها و دستورهای اسلامی، به تساهل و تخفیف و جلب قلوب معطوف است. آیات بسیاری از قرآن مجید از جمله آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لَتُكْمَلُوا الْعِدَّةَ وَ لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۶ «روزه، در چند روز معدود ماه رمضان است، ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه‌های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است. پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد! و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد! خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را! هدف این است که این روزها را تکمیل کنید و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید، باشد که شکرگزاری کنید!»، به روشنی نمودار این امر هستند. پس می‌توان این ادعا را مطرح نمود که تساهل و تسامح، خمیرمایه دین اسلام را تشکیل می‌دهد و برخلاف عقیده بعضی که آن را قاعده‌ای جانبی در نظر می‌گیرند، اصل دین و برانگیخته شدن رسول اسلام (ص) برای اجرای آن بوده است. مسئله تساهل و تسامح در این دین که کاملاً عقلانی است، به طور کامل تبیین شده و مبرهن است؛ به طوری که از نظر عملی نیز زندگی پیامبر اکرم (ص)

و امامان (ع) به طور اعم، و احکام فقهی صادر شده از طرف آنان به طور اخص، این امر را تأیید می‌کنند. از این رو، به یقین اگر نگوییم که شمول و دامنه این قاعده از قواعد دیگر اسلام بیشتر است، می‌توان گفت: دست کم همچون قواعد لاضرر و لاجرح، گستردگی فراوانی دارد؛ به طوری که از اصول دین تا فروع را دربر می‌گیرد. این قاعده در مرحله وضع احکام و قوانین اسلام، اجرای احکام و استنباط احکام مورد استناد واقع شده است.

در رابطه با اندیشه تساهل در جوامع اسلامی، دو دیدگاه وجود دارد: عده‌ای از اندیشمندان مسلمان، بر مبنای نسبیّت و شکاکیت معرفت شناختی، هرگونه یقین باوری و جزم اندیشی و مطلق‌انگاری را خلاف تساهل می‌دانند و می‌گویند: «... قانون اساسی دموکراتیک، مبتنی بر به رسمیت شناختن حقوق بشر و متکثر دیدن حقیقت است؛ یعنی اعتقاد به اینکه انسان می‌تواند فلسفه‌های مختلفی داشته باشد و از جهان، انسان و ایمان، تفسیرهای متفاوتی عرضه کند. ... اگر کسانی معتقد باشند که در عرصه سیاست، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، مجموعه‌ای از حقایق ابدی وجود دارد ... چنین کسانی نمی‌توانند برای انسانها حقوق انسانی قائل باشند»^۷ یا می‌گویند: «... خشونت و رزان، تصویر خاصی از حقیقت دارند؛ یعنی معتقد به نوعی جزمیّت و مطلق‌انگاری هستند. دگماتیسم، ویژگی اصلی معرفت‌شناسی تفکر خشونت‌گرا است»^۸. عده‌ای دیگر بر وجود حقیقت مطلق تأکید دارند و مبنای تساهل را تعلیمات قرآنی می‌دانند که این تعلیمات، اصالت و محوریت را به «الله» می‌دهند،^۹ نه به انسان و انسانیت، و اگر انسانیت بهره‌ای از اصالت دارد، به دلیل مطابقت آن با حقی است که از سوی خداوند تعیین شده است؛ حال که چنین

۷. «مرزهای مدارا»، ص ۶.

۸. همان، ص ۸.

۹. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۴.

۶. بقره، ۱۸۵.





است، باورها، رفتارها و امیال همه افراد، به یک اندازه قابل احترام نیستند، بلکه میزان مطابقت و متابعت از حق و چرخش از باطل به سمت حق، مقدار احترام و ارزش آنها را تعیین می‌کند.^{۱۰} حق و حقیقت، ملاک تساهل و تعیین کننده حدود آن است.

قابل ذکر است که مراد از حق، حقوق بافته و ساخته عقل و احساسات و عواطف فردی یا جمعی یا قراردادی نیست؛ مصداق کامل حق، خداوند متعال و دستورات او است. انسان مرتبط با خدا، هیچ‌گاه از اصالت خود دم نمی‌زند و انسان بریده از خدا، به دلیل فقدان ملاک و منبع مشروعیت فراگیر و بی‌طرف، نمی‌تواند از اصالت سخن بگوید. این تفکر در جوامع اسلامی، قدمتی به اندازه تاریخ اسلام دارد و با ظهور اسلام متولد شده است؛ اگرچه در اسلام، اصل بر رأفت و مدارا و مهربانی است و اساساً اسلام دین محبت است، اما این محبت از محبت الهی مایه می‌گیرد و پایه و اساس آن «الله» است. اسلام «دین سهله سمحه» دانسته شده است. منشأ این توصیف، روایتی نبوی است که حضرت محمد(ص) فرموده است: «بعثت بالحنيفية السمحة السهلة»؛^{۱۱} «من به دیانت سهل و آسان (نه حاد و مشکل) مبعوث گشته‌ام». در این حدیث، کلمه «الحنيفية» (دین) از ریشه حَنَف، به معنای استقامت و راستی است و حنیف به مسلمانی می‌گویند که به دین مستقیم تمایل داشته باشد و شریعت حنیفه، شریعتی است که مستقیم بوده و از باطل به سمت حق میل می‌کند.^{۱۲} بنابراین، معنای حدیث شریف این است که من شریعتی آورده‌ام که در عین اینکه مستقیم است و باطلی در آن راه ندارد، راحت و آسان هم هست.

شهادت ثانی در تفسیر شریعت و فایده و حکمت وضعش می‌گوید: «آن، قانون الهی و طریق امامی است. به وسیله آن، احکام جاری و حلال از حرام تمییز داده می‌شود. فایده‌اش، کمال مکلفان از حیث علم و عمل است. حکمت وضعش، هدایت گمراهان از خطا است. دین برای هر وضع و شریف و قوی و ضعیفی وضع شده است، پس عقل حکم می‌کند که دین، طریقی آسان و سیلی روشن باشد؛ ملت و شریعت و دین یکی است».^{۱۳} از این رو، در منطق اسلام که ملاک درستی کارها، موافقت و مطابقت آنها با حق است و هر فرد به منزله همه انسانها است، هیچ‌کس نباید نسبت به عقاید و رفتار دیگران بی‌تفاوت باشد و فقط زیان و ضرر خود را ملاک بداند. امر به معروف و نهی از منکر در اسلام بیانگر این است که اولاً؛ معروف و منکر وجود دارند و اموری عینی و مشترک و شناخت پذیر هستند، ثانیاً؛ هر فرد وظیفه دارد، تا دیگران را به انجام معروف و اदार سازد و از انجام منکر بازدارد، از این رو، اصل امر به معروف و نهی از منکر، عین مداخله و حساسیت نسبت به عقاید و رفتار دیگران است. پس نباید حدیث را طوری معنا کنیم که مخالف دیگر اصول مسلم اسلامی باشد.

تساهل و تسامح در اندیشه غربی

تسامح در انگلیسی معادل «tolerance» و فعل آن «tolerate» است که در فرهنگ آکسفورد، سه معنا برای آن ذکر شده است: ۱. اجازه دادن به وقوع یا ادامه چیزی که شخص آن را نمی‌پسندد و با آن موافق نیست ۲. تحمل شخص یا چیزی، بدون شکایت و گلایه‌مندی ۳. طاقت و تحمل

۱۰. «تسامح و تساهل دینی»، ص ۲۵۴.

۱۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۵۸۸.

۱۲. «تسامح و تساهل دینی»، ص ۲۵۴.

۱۳. «جایگاه تساهل و تسامح در قوانین حقوقی - اجتماعی اسلام»،

ص ۱۲۲.



و فردگرایی موجب گسترش اندیشه تساهل و تسامح در جامعه غربی شد. اگرچه پیدایش تسامح در حوزه مذهب و مربوط به انتخاب دین و مذهب بود، اما به تدریج این قلمرو گسترش یافته و شامل تحمل هر نوع تکثر و گوناگونی در عرصه‌های معرفتی و رفتار اجتماعی، سیاسی، دینی، فرهنگی و ... شد. عوامل و زمینه‌های تاریخی تساهل و تسامح، با کثرت‌گرایی فرهنگی ارتباطی وثیق دارد. نهادینه شدن دیدگاه تساهل و تسامح، رشد و گسترش پلورالیسم فرهنگی در غرب را نیز موجب گردید. بر این اساس، فکر تساهل و تسامح، به ویژه در انگلیس که پیشینه استعمارگری بیشتری داشت، با انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی پدید آمد. سرمایه داران و کارخانه داران بزرگ انگلیسی، بدون هیچ نگهداشت حد و مرزی اخلاقی و دینی و رها از هر قیدی، بازار و تلاش‌های اقتصادی را به دست گرفتند و دولتهای اروپایی نیز هیچ‌گونه نظارتی بر تلاش‌های اقتصادی آنان نمی‌کردند و به اصطلاح آن را ناسازگاری با «تلرانس» می‌دانستند.

رهاسازی دولت، در حقیقت زمینه بیشتری چپاول را فراهم می‌آورد. از این رهگذر، سرمایه داران بیشترین سود را از اندیشه تساهل و تسامح کسب کردند؛^{۱۸} زیرا پیوندها و پیوستگیهای بازار در شرایطی که انبوه کالاهای تولید شده در کارخانه‌های صنعتی غرب به سوی کشورهای فقیر و محروم آسیایی و آفریقایی سرازیر بود، هیچ قید و بندی نداشت و دولت به سرمایه داران و کارخانه داران بزرگ میدان می‌داد که هرگونه بخواهند تولید و هرگونه و به هر شیوه و هر قیمتی بخواهند، پخش کنند و به ثروت اندوزی پردازند و چیرگی خود را بر ملت‌های محروم آسیایی و آفریقایی بگسترانند. حقیقت آن است که در اصل، ماهیت تساهل و تسامح غربی با آنچه در اسلام از آن سخن به

مصرف یک دارو و یا معالجه بدون صدمه.^{۱۴} واژه «toleration»، از ریشه لاتین «tolero» به معنای تحمل کردن، اجازه دادن و ابقا کردن است که با مصدر «tollo»، به معنای حمل کردن یا بردن و اجازه دادن، هم‌خانواده است. گویی کسی که تساهل می‌ورزد، باری را تحمل یا حمل می‌کند.^{۱۵} از این رو، برخی معتقدند که نزدیک‌ترین معادل معنای «tolerance» حلم است؛ زیرا حلم، یعنی تحمل امور ناگوار و مخالف میل و خواست در عین قدرت و قوت.^{۱۶}

تساهل و تسامح در غرب بستری دینی دارد. در عصر تحولات اصلاح دینی در اروپا، مسیحیان غالباً تساهل را قبول نداشتند و طرف‌داران تساهل و تسامح در این دوره، بسیار اندک بودند. کلیساهای پروتستان نیز همچون کلیسای کاتولیک تساهل را رویه دینی خود نمی‌دانستند. لیکن اولین بار مفهوم تساهل و تسامح در قرن ۱۷م به کار گرفته شد. ابتدا این مفهوم به معنای پذیرش حق انتخاب مذهب توسط فرد و عمل بدان بود و به تدریج، شامل تحمل هر عقیده‌ای در حوزه دینی و سیاسی شد. به طور کلی، این مفهوم در غرب پیش از آنکه ناشی از طرز تفکر افراد یا گروه‌های خاص مذهبی باشد، حاصل وضعیت منازعه میان آنان بوده که هیچ‌یک از فرقه‌های دینی متعصب، تعدد عقیده را نمی‌پذیرفتند. در عین حال، هیچ شخص یا گروهی به قدر کافی نیرومند نبود، تا عقاید و فرقه‌های مخالف را سرکوب کند. در واقع، اندیشه تساهل در غرب، محصول منازعات شدید مذهبی بین فرقه‌های دینی در اروپا است.^{۱۷}

در سده‌های پس از آن، مبانی اومانیزم، عقل‌گرایی

14. *oxford advanced learner's dictionary of Current English*, p.1258.

15. *Philosophy, religion, and the question of in tolerance*, p.vii.

۱۶. «تسامح و تساهل»، ص ۶۱.

۱۷. «تساهل و تسامح از منظر دین»، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۱۸. «تسامح و تساهل دینی»، ص ۲۹۵.



میان آمده، به کلی متفاوت است. تساهل مطرح در ادبیات سیاسی و اجتماعی غرب و نیز تساهل نزد دانشمندان غربی، بیشتر بار سیاسی - اقتصادی دارد تا دینی، و ویژگیهایی دارد که آشکارا آن را از تساهل و تسامح به کار رفته در منابع اسلامی و سخنان متفکران این دین، جدا می‌سازد و پیامدهایی دارد که به هیچ روی، یک فرد باورمند به دین نمی‌تواند آنها را بپذیرد. منادیان تساهل و تسامح در غرب، اعتقاد به حق بودن دین یگانه را ناسازگار با مدارا و تساهل می‌دانند و بر این باورند: «اعتقاد به اینکه تنها یک راه به سوی بهشت وجود دارد، به عدم تساهل می‌انجامد».^{۱۹} معتقدان به تساهل و تسامح به گونه غربی، از آن رو که حریم و حد و مرزی برای حق و باطل و ارزش و ضدا ارزش و مقدسات و معنویات قائل نبوده و یا دست کم آن را دست نیافتنی می‌دانند، از تساهل و تسامحی سخن به میان می‌آورند که همه را براساس آن، به پذیرش آراء و عقاید یکدیگر و رهایی مطلق فرامی‌خوانند.

آیا تساهل امری مطلق است؟

در مورد امکان تساهل مطلق و بدون حد و مرز یا عدم امکان آن، نظرات گوناگونی وجود دارد: گروهی عقیده دارند، تساهل مطلق را می‌توان به تساهل سلبی و ایجابی تقسیم کرد.^{۲۰} تساهل مطلق سلبی عبارت است از: «عدم مخالفت بی‌قید و شرط نسبت به هر نوع عقیده، رفتار و شیوه رفتاری، که شامل عدم مخالفت با عقیده ضد تساهلی و رفتارها و شیوه‌های سخت‌گیرانه و غیر تساهلی

نیز می‌شود». لازمه اعتقاد به تساهل مطلق سلبی، این است که اندیشه‌ها و رفتارهای مخالف و از جمله اندیشه و رفتار ضد تساهلی را مجاز دانسته و آن را از رشد و گسترش بازندارد. به این ترتیب، تساهل مطلق سلبی، در دامن خود، عدم تساهل را پرورش می‌دهد، و این تناقض است، از این رو گفته‌اند که تساهل مطلق سلبی، حتی اگر به لحاظ نظری ممکن باشد، در عمل ممکن نیست.^{۲۱} از این لحاظ، وضعیت تساهل مطلق ایجابی تا حدودی ناگوارتر است؛ زیرا براساس آن، شخص نه تنها در مقام عمل از عقاید و رفتار مخالف جلوگیری نمی‌کند، بلکه اساساً، برای خود چنین حقی را قائل نیست و برعکس، برای طرف مقابل، این حق را قائل است که عقیده و رفتاری مخالف داشته باشد. در واقع، اگر این اعتقاد را ریاکارانه ندانیم، بی‌گمان مستلزم رواج و گسترش عقاید و رفتارهای ضد تساهلی است.^{۲۲}

گروهی دیگر به ناممکن بودن تساهل مطلق اعتقاد دارند و چنین استدلال می‌کنند که اگر بر ما لازم باشد که نسبت به همه چیز تساهل بورزیم، در این صورت باید هرگونه عقیده و رفتار ضد تساهلی را محدود کنیم و نسبت به آن تساهل نورزیم؛ در نتیجه، تساهل، متوقف بر عدم تساهل می‌شود، که این دور است.^{۲۳} لیکن عدم تساهل مطلق، عبارت است: از مداخله، ممانعت و سرکوب هر نوع عقیده یا رفتار مخالف در هر شرایط. این کار به لحاظ نظری امکان دارد؛ یعنی این باور که هر نوع عقیده یا رفتار مخالف را باید سرکوب کرد، مستلزم تناقض نیست، اما به لحاظ عملی، با سرشت و طبیعت انسانی که بقای آن وابسته به تأثیر و تأثر و ارتباطات متقابل و تعاون و همیاری است،

۱۹. همان، ص ۳۱، به نقل از: پلامناتر.

۲۰. چنان‌که بعضی تساهل را به تساهل سلبی (منفی) و ایجابی (مثبت) تقسیم کرده‌اند. ر.ک:

Philosophy, religion, and the question of in tolerance, p.vii;

«تساهل منفی و تساهل مثبت در قلمرو فلسفه سیاسی معاصر»، صص ۱۷-۱۹.

۲۱. تساهل و تسامح اخلاقی، دینی، سیاسی، ص ۲۳.

۲۲. دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی سیاسی،

صص ۸۸ و ۸۹.

23. *Philosophy, religion, and the question of in tolerance*, p.vii.



نمی‌توان تنها یک دین را حقیقی دانست. جان لاک تساهل را مورد پذیرش کتاب مقدس می‌داند. لاک تأکید می‌کند که تساهل امری دوسویه و متقابل بوده و هیچ دینی نباید خود را نسبت به دیگری محق بداند.^{۲۴} وی معتقد است: آنچه حق هر انسانی است، رستگاری و نجات روح او است که از این نظر هیچ تفاوتی بین ادیان وجود ندارد (ذکر این نکته لازم است که لاک همه جوامع دینی را کلیسا می‌نامد). آنچه ادیان را از هم متمایز می‌سازد، شکل ظاهری و مناسک عبادی آن و نیز عقاید مربوط به آن است که باید هر یک به طور متفاوت اجرا گردند و در همین حوزه است که باید ادیان نسبت به هم تساهل داشته باشند.^{۲۵} البته لاک تساهل در برابر کافران و منکران خدا را مردود می‌شمارد؛ زیرا تعهدات، قراردادهای و سوگندهایی که قید و بندهای جامعه انسانی هستند، نمی‌توانند در یک جامعه غیرالهی معتبر شمره شده و اتخاذ گردند. دوری از خدا تمام این قید و بندها را از بین می‌برد و ملحدان که خود هرگونه دینی را از بین می‌برند، نمی‌توانند این ادعا را داشته باشند که دین با موهبت تساهل در چالش است.^{۲۶}

در تفکر جدید غربی، بیشتر متفکران به نسبی‌گرایی در حوزه حقیقت و عدم دستیابی به آن تأکید دارند. این تفکر با مبانی آموزه‌های دین اسلام مغایر است. این عقیده که همه ادیان بر حق بوده و هیچ مسلکی نمی‌تواند مدعی سعادت حقیقی باشد، عقیده‌ای غیراسلامی است؛ زیرا قرآن تأکید می‌کند که تنها دین نزد خداوند اسلام است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^{۲۷} «دین نزد خدا، اسلام است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد،

سازگاری ندارد؛ حتی در عالم حیوانات نیز عدم تساهل مطلق مشاهده نمی‌شود. در عالم انسانی، از سویی رشد و شکوفایی استعدادهای گوناگون در پرتو چالشها، نقد و نظرها و مخالفتها پدید می‌آید، و از سوی دیگر، ارتباطات و هم‌بستگیهای افراد، محدودیتها و ناتوانیهای جسمی، عقلی، روحی، عاطفی و ... را جبران می‌کند. علاوه بر این، عدم تساهل مطلق، پیامدهای بسیار ناگوار اخلاقی، مانند استبداد، تکبر، حرص، حسد، زبونی، خودسانسوری عقیدتی، زبانی و رفتاری، ظلم‌پذیری، یأس و نومیدی، از بین رفتن روحیه کنجکاوی و پرسشگری و رقابت و پدید آمدن حالت رکود و سکون، داشته و از هر تحول و پیشرفتی جلوگیری می‌نماید؛ زیرا هر نوع تحول و پیشرفت، تا حدودی مستلزم تغییر وضع موجود است و تغییر وضع موجود، بنابر نظریه عدم تساهل مطلق، سرکوب می‌شود.

مقایسه تطبیقی تساهل اسلامی و تساهل غربی

در تساهل اسلامی بنا بر آسان‌گیری در پذیرش ابتدایی دین و نیز عمل به احکام آن است، لیکن این برداشت از تساهل دینی که براساس آن دیگر اندیشه‌ها را نیز می‌توان به عنوان بخشی از حقیقت پذیرفت، نادرست است. در واقع این اندیشه مبتنی بر تفکر نسبی‌گرایی و تکثرگرایی دینی در تفکر جدید غربی است که معتقد است همه ادیان بر حق بوده و نمی‌توان تنها یک دین یا تفکر را حقیقی دانست؛ زیرا همه این امور نسبی بوده و ملاک پذیرش افکار، انتخاب مردم براساس سلاقی و علایق آنها است. طبق این تفکر، همه ادیان باید همدیگر را پذیرفته و تحمل نمایند. چنان‌که براساس اندیشه متفکری چون روسو، باید پذیرفت که در همه ادیان رستگاری و حقانیت وجود دارد و

24. A Letter Concerning Toleration, p.13.

25. Ibid, p.22.

26. Ibid, p.36.



اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد زیرا) خداوند، سریع الحساب است». در واقع، نرم خوبی و مدارا در اسلام امری هدفمند است که زمینه را برای کمال و ایمان آوردن و جذب انسانها به حقانیت الهی فراهم می‌کند. لیکن اگر مدارا به معنای تأیید همه افکار حتی افکار نادرست و انحرافی در جامعه اسلامی باشد، کاملاً امری غیرعقلانی و غیراسلامی محسوب می‌شود. از این رو، تساهل در اسلام همچون تساهل به معنای غربی امری مطلق نبوده و اسلام با تساهل و مدارا با افکار غیرالهی و غیرحقیقی و نادرست کاملاً مخالف است. بنابراین، در تساهل دینی، موضوع این است که حقیقت امری مطلق است که قابل تعمیم و انتقال است و با تساهل دینی می‌توان دیگران را نیز به آشنایی با آن و پذیرش آن دعوت کرد.^{۲۸}

در اندیشه دینی، مبنای تساهل نسبت باوری نیست. البته این واقعیت که در برخی از برداشتهای دینی در هر مذهبی میزانی از خطا و عدم اتقان وجود دارد، امری قابل قبول است. لیکن منظور از این گفته نسبت باوری نیست.^{۲۹} بنابراین، در رویکردی تطبیقی به این نکته توجه نماییم که اگر تساهل و تسامح منجر به نفی مطلق انگاری در حقانیت دینی و در ضمن آن، منجر به جدایی دین از سیاست گردد، هرگز نمی‌توان آن را با اصول اسلام سازگار دانست. امام علی(ع) حاکم را در جامعه، مأمور و موظف می‌داند، تا حکم خدا را در قالب شریعت اسلامی اجرا کرده و در این امر سستی و تساهل نوزد: «همانا بر عهده امام و رهبر نیست، جز آنچه از امر پروردگار بر عهده او واگذار شده است و جاری ساختن حدود بر

مستحقان».^{۳۰}

واکاوی رویکرد صحیح در تساهل اسلامی

در اینجا این پرسش مطرح است که اسلام تا چه حد پذیرش و تحمل مخالفان را به رسمیت می‌شناسد؟ ابتدا باید به دو نکته توجه داشته باشیم: نکته اول اینکه تحمل با پذیرش مساوی نیست، بلکه اعم از آن است؛ یعنی ممکن است عقیده یا رفتار مخالف را نپذیریم، ولی آن را تحمل کنیم. بنابراین، باید ببینیم اسلام در چه مواردی تحمل مخالفان و در چه مواردی، علاوه بر تحمل، پذیرش آنان را مجاز می‌داند. نکته دوم این است که ما سه دسته از مخالفان را می‌توانیم از نظر اسلام مورد بررسی قرار دهیم که نحوه برخورد با آنان متفاوت می‌باشد: اول؛ کفار و مشرکان و به تعبیری، مخالفان عقیدتی، دوم؛ منافقان و مروجان فساد و تباهی، سوم؛ مخالفان شخصی و سلیقه‌ای.

در مورد دسته اول؛ یعنی کفار و مشرکان، اگر سر دشمنی و عناد با اسلام و مسلمانان نداشته باشند، اسلام دستور می‌دهد با آنان به نرمی رفتار شود، البته عقاید و رفتارشان را به هیچ وجه نمی‌پذیرد، اما دستور به تحمل آنان می‌دهد. نه تنها تساهل و تسامح در برابر کسانی که سر دشمنی و عناد با اسلام و مسلمانان ندارند، روا است، بلکه اسلام بدان سفارش هم می‌کند، تا در سایه عطف و رأفت اسلامی، قلوب کفار غیرمحراب نرم شده، به طرف اسلام و مسلمانان جذب گردد: «فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^{۳۱}؛ «پس به سبب اینکه پیمانشان را شکستند،

۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۳۱. برشتهها و پاسخها، ج ۳، ص ۳۲.

۳۲. مائده، ۱۳.

۲۸. «تساهل و تسامح»، ص ۲۴.

۲۹. همان، ص ۳۶.

لعنتشان کردیم و دلهايشان را سخت و حق ناپذیر گردانیدیم، تا آنجا که سخنان خدا را با تفسیرهای نادرست و دگرگون ساختن آنها تحریف کردند و بخشی از باورهای دینی را که بدان یادآوری شده بودند، به فراموشی سپردند، و تو ای پیامبر همواره بر گروهی خیانتکار از آنان آگاه می‌شوی، مگر اندکی از آنان که اهل خیانت نیستند. پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد؛ زیرا اینان مستقیماً دشمنی خود را ابراز نمی‌کنند، هر چند، دست به خیانت‌های پنهانی می‌زنند. آیه شریفه توصیه می‌کند که این‌گونه خیانتها، مورد عفو و گذشت پیامبر قرار گیرد، اما اگر کفار و مشرکان از سر عناد و جنگ و دشمنی با اسلام و مسلمانان درآیند، اسلام در مقابل آنان می‌ایستد و فرمان جهاد و قتال با آنان را صادر می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»^{۳۳}

«تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده، ۱۲ ماه است که چهار ماه از آن، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد). این، آیین ثابت و پابرجا (ی الهی) است! بنابراین، در این ماهها به خود ستم نکنید (و از هرگونه خون‌ریزی پرهیزید!) و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان‌گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می‌کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است!».

در مورد دسته دوم؛ یعنی منافقان و مروجان تباهی و فساد، اعم از فساد عقیدتی و فکری و فساد عملی و رفتاری، اسلام در رابطه با آنان اهل تحمل و سازش نیست، تا چه رسد به پذیرش و تسلیم،

بنابراین در اجرای حدود الهی کوتاه نمی‌آید: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۳۴} «هریک از زن و مرد زناکار را ۱۰۰ تازیانه بزنید و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!». قرآن برای جلوگیری از این فسادها، امر به معروف و نهی از منکر را با تأکیدهای بسیار، واجب فرموده است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «مؤمن ضعیفی که دین ندارد، مورد غضب خداوند است». سؤال شد: به چه کسی مؤمن بی دین می‌گویند؟ فرمود: «کسی که از منکر و فساد نهی نمی‌کند»^{۳۵} و نیز آن حضرت فرموده است: «وقتی امت من دچار بدعت‌های آشکار شود، دانشمندان باید علم خود را آشکار سازند و هرکه چنین نکند، لعنت خداوند بر او باد».^{۳۶} البته، درست است که امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتبی است، اما هیچ‌کدام از مراتب آن، مستلزم سکوت و سازش مطلق نیست و باید به نحوی مخالفت خود را ابراز نمود. امام صادق (ع) فرمود: «شایسته نیست مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خدا می‌شود و او نمی‌تواند آن مجلس را تغییر دهد».^{۳۷}

در مورد دسته سوم؛ یعنی مخالفان شخصی و سلیقه‌ای، قرآن کریم مسلمانان را به عدل و احسان دعوت نموده و از آنان همواره خواسته است که با یکدیگر در کمال صفا و صمیمیت و نیکی رفتار کنند، تحت تأثیر عواطف، خشم، غضب و تعصبات

۳۴. نور، ۲.

۳۵. الکافی، ج ۵، ص ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۸.

۳۶. الکافی، ج ۱، باب البدع و الرأی و المقائیس.

۳۷. همان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳۳. توبه، ۳۶.





قومی و قبیله‌ای رفتار نمایند و همواره حق مدار و حق محور باشند. این توصیه، حتی درباره رفتار با غیرمسلمانان هم صادق است و روش قرآن نیز آن است که تا جایی که ممکن است، با برهان و استدلال و اخلاق و موعظه، اختلافات را حل نمایند: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^{۳۸}؛ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است». همان‌گونه که پیامبر اکرم (ص) در امور شخصی، گذشت می‌کردند. به عنوان نمونه در این زمینه، ابن‌سعد از قول عایشه می‌نویسد: «هیچ‌گاه پیامبر (ص) میان دو کار اختیار پیدا نمی‌کرد، مگر آنکه آسان‌ترینش را برمی‌گزید، تا جایی که گناهی در میان نبود، و اگر گناهی در میان می‌آمد، از همه مردم نسبت بدان گناه دورتر بود، و هرگز پیامبر برای ظلمی که به خودش رفته بود، از کسی انتقام نگرفت، مگر زمانی که احترام نواهی خداوند از میان می‌رفت، در آن صورت برای خدا انتقام می‌گرفت. و نیز آن حضرت وقتی خبر یا مطلبی را از کسی می‌شنید، فوراً آن را تکذیب نمی‌کرد، بلکه با مهربانی بدان گوش می‌سپرد و ابتدا آن را حمل بر صحت می‌کرد، تا جایی که مشرکان گفتند: او دهن بین است»^{۳۹}. خداوند می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنُ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۴۰}؛ «از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش باوری است! بگو: خوش باور بودن او به نفع شما است! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد و (تنها) مؤمنان

را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند! و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند!». بنابراین، در مورد این دسته از مخالفان، اسلام گاهی علاوه بر تحمل، پذیرش را نیز روا و بلکه لازم می‌داند، برای مثال در سوره شوری در وصف مؤمنانی که به کسب نعمتهای نیک و جاودان الهی می‌پردازند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^{۴۱}؛ «کسانی که پروردگارشان را (در دعوت به ایمان و عمل) اجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشته‌اند و کارشان در میان خودشان به مشاوره برگزار می‌گردد، و از آنچه به آنها روزی کرده‌ایم، انفاق می‌کنند». پیدا است که در مشورت، گاهی باید نظر مخالف را پذیرفت و یا مثلاً در جایی که کسی انتقاد سازنده‌ای از انسان می‌کند و یا عیب او را به او گوشزد می‌نماید، اسلام سفارش می‌کند که باید با روی باز این انتقاد را پذیرفت.

پرسش دیگر اینکه آیا آزادی دینی مورد پذیرش اسلام است یا اینکه اسلام به استبداد دینی تمایل دارد؟ باید دید مقصود از «آزادی دینی» چیست. آزادی دینی ممکن است به یکی از سه معنای زیر باشد:

۱. آزادی دینی، یعنی اینکه انسان در انتخاب دین، آزاد باشد و به دلخواه خود به هرکدام از ادیان، معتقد شود. این معنا از آزادی دینی، البته مورد قبول اسلام نیست و قرآن کریم دین حقیقی را «اسلام» می‌داند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^{۴۲}؛ «دین نزد خدا، اسلام است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن

۳۸. فصلت، ۳۴.

۳۹. الطبقات الکبری، ج ۱، القسم الثانی، ص ۹۱.

۴۰. توبه، ۶۱.

۴۱. شوری، ۳۸.

۴۲. آل عمران، ۱۹.



تأکید دارد که تا عملاً به مقررات اسلامی متعهد و ملتزم نشوند، ایمان واقعی نداشته، به کمال و سعادت حقیقی نخواهند رسید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛^{۴۷}

«بادیه نشینان گفتند: ما (از ته دل) ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید (در ظاهر به گفتن شهادتین) اسلام آوردیم؛ زیرا هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر از خدا (در اوامر او) و فرستاده‌اش (در دستورات ولایی او) اطاعت نمایید (خداوند) از عمل‌های شما نمی‌کاهد؛ زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است». پس از دید اسلام، مسلمان واقعی کسی است که به همه اوامر الهی گردن نهد و به تعبیر قرآن کریم از «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»؛^{۴۸}

«کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم»، نباشد. بنابراین، آزادی دینی به این معنی، در اسلام پذیرفته نیست.

۳. آزادی دینی، یعنی آزادی‌ای که در دین وجود داشته و دین مروج آن باشد که در اینجا دینی بودن، صفت آزادی است. این معنی از آزادی دینی، در اسلام وجود دارد و اساساً، اسلام در پی رساندن انسان به بهترین و والاترین درجات آزادی است. آزادی از دیدگاه اسلام عبارت است از: رهایی انسان از هرگونه قید و بندی که او را از سیر به سوی کمال نهایی و سعادت ابدی خویش، که در واقع هدف از خلقت او است، باز می‌دارد. خداوند متعال، پیامبران را برای بازکردن این غل و زنجیرها

هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد زیرا) خداوند، سریع الحساب است». از این رو، کامل‌ترین شکل دین، همان دینی است که از طریق خاتم پیامبران بر مردم نازل شده است و با آمدن این دین، دیگر مجالی برای پیروی از ادیان دیگر باقی نمی‌ماند، همانند شریعت حضرت عیسی (ع) که کامل‌تر از شریعت حضرت موسی (ع) بود و با آمدن عیسی (ع) دیگر باقی ماندن بر دین موسی (ع) جایز نبود؛ زیرا به لحاظ عقلی نیز رجوع از کامل به ناقص، مردود است. وقتی مسلم شد که دینی از دیگر ادیان کامل‌تر است، رجوع به ادیان ناقص و یا باقی ماندن در آنها، نامعقول و توجیه‌ناپذیر خواهد بود.^{۴۳}

۲. آزادی دینی، یعنی دین، ما را از تقید، التزام و تعهد نسبت به هرگونه قیدی، حتی قید خود دین، آزاد گذاشته باشد. این نحوه از آزادی، البته در برخی ادیان ساخته دست بشر، مانند بودیسم و هندویسم، وجود دارد که در آنها مثلاً وصول به نیروانا،^{۴۴} نسبت به هر جامعه و حکومتی و با هر نظام سیاسی و حقوقی، ظاهراً مساوی است^{۴۵} و افراد نیز، ممکن است به هیچ‌کدام از ضروریات آیین هندو ملتزم نباشند، اما خود را هندو بدانند و مکتب هندویسم هم آنها را به رسمیت خواهد شناخت.^{۴۶} اما اسلام، منکر ضروریات دین را مسلمان نمی‌داند، هرچند کسانی را که التزام عملی نسبت به دستورات دینی ندارند، تا وقتی منکر ضروریات نشوند، به عنوان مسلمانان ظاهری به رسمیت می‌شناسد، لیکن در مورد همین افراد نیز

۴۳. اثبات کامل‌تر بودن دین اسلام نسبت به سایر ادیان ابراهیمی، نیازمند یک بحث تطبیقی است که در این مختصر نمی‌گنجد.

۴۴. نیروانا در آیینهای بودایی و هندو به معنای آرامش ابدی و سعادت ابدی است.

۴۵. «اجتهاد، شهید نبرد تحجر و النقاط»، ص ۲۶.

46. *A new dictionary of religions*, p.211.

۴۷. حجرات، ۱۴.

۴۸. نساء، ۱۵۰.



از پای بشر فرستاده است و این غل و زنجیرها، اعم از قید و بندهای نفسانی و بندگی هوای نفس و یا بندگی شیاطین انسی و جنی و هر بندگی غیر خدا می‌باشد. قرآن کریم درباره خصوصیات پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۴۹} «همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند، آنها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر بازمی‌دارد، اشیای پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد، و ناپاکیها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند». این همان آزادی حقیقی و واقعی است که انسان را از هرگونه قیدی، به جز قید خدا، آزاد می‌کند که البته با توجه به مفهوم خدا، معلوم می‌شود که قید خدا در واقع قید نیست. خدا، یعنی کمال مطلق، و انسان وقتی خود را مقید به خدا می‌کند، در حقیقت وصل به کمال مطلق شده و به سعادت و فلاح نایل گشته است، و برعکس، اگر انسان خود را از قید خدا آزاد بداند، از کمال مطلق جدا شده، اسیر شیاطین درونی و بیرونی خواهد شد. شعار آزادی از قید خدا، در واقع مساوی با اسارت محض است.

بر این اساس، برخی استبداد دینی در حاکمیت مبتنی بر دین را مطرح می‌کنند. معادل انگلیسی

کلمه «استبداد»، دیکتاتوری «dictatorship» است. استبداد، یعنی اراده کشور و یا دولتی به وسیله فرمانها و دستورات یک شخص دیکتاتور و مستبد، تسخیر گردد و دیکتاتور شخصی است که در کشور، قدرت را با زور و ارعاب به دست آورده باشد. در فارسی نیز استبداد به معنی خودکامگی، خودرایی و منع کسی را قبول نکردن است.^{۵۰} بنابراین، داشتن نوعی قدرت به ناحق و با زور در معنای استبداد نهفته است و این واژه به لحاظ ارزشی، دارای بار منفی است و معلوم است که در دینی که خاستگاه آن حق و حقیقت است، این معنا وجود ندارد. در حکومتهای استبدادی، تنها سرچشمه و خاستگاه قدرت، غلبه است؛ هرکس بر اساس توارث یا تباری و توطئه بر جامعه‌ای غلبه یابد، حاکم آن جامعه می‌شود؛ زیرا در منطق استبدادی، حق با کسی است که پیروز شود، اما در حاکمیت دینی، خاستگاه حاکمیت، صلاحیتهای واقعی نظری و عملی است و این صلاحیتهای به عنوان نوعی برتری منطقی و شخصیتی حاکم مطرح می‌شود و تنها می‌تواند بر دو مبنای «آگاهی» و «تقوی» استوار باشد. در نظام حاکمیت ولایی دینی، جایگاه حاکم، بلندتر از جایگاه دیگران نیست، بلکه شخصیت او است که نسبت به دیگران در علم و عمل، جایگاه برتری دارد و او به این جایگاه بلند، با بالهای معرفت و اخلاق و مدیریت صحیح رسیده است، نه به زور شمشیر و نیزه. از این رو، نباید انتخاب و رأی مردم به معنی متداول غربی آن، رکن منحصر در تعیین حاکم باشد؛ زیرا واقعیت با رأی و قرارداد آنان تغییر نمی‌کند و اگر کسی صلاحیت این کار را نداشته باشد، با رأی مردم دارای صلاحیت نمی‌شود. در نظام دینی، باید «ولی» و فرد صالح را کشف و با او بیعت نمود.^{۵۱} این تفاوتی است که

۵۰. لغت‌نامه، ج ۲، ص ۱۷۸۸.

۵۱. «استبداد، سکولاریزم و حکومت دینی»، ص ۶۵.

حاکمیت دینی با حاکمیت استبدادی، به لحاظ منشأ و خاستگاه قدرت و حاکمیت دارد، اما این دو نوع حاکمیت، تفاوت‌های ریشه‌ای و بنیادین دیگری نیز باهم دارند^{۵۲} که با توجه به این تفاوت‌ها به هیچ روی نمی‌توان حکومت دینی را یک حکومت استبدادی دانست و اساساً استبداد دینی، دست کم با نظر به آموزه‌های اسلامی، بی‌معنا است.

با توجه به موارد ذکر شده پرسش نهایی این است که آیا گفتگوی ادیان و تمدن‌ها، خطر کشاندن مسلمانان به نوعی سازش‌کاری و سهل‌انگاری عقیدتی را به دنبال دارد؟ آنچه از آیات قرآن کریم و روایات معصومان(ع) و سیره عملی پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) در این زمینه به دست می‌آید، این است که اسلام از گفتگو استقبال می‌کند، تا زمانی که دشمن در صدد لجاجت و دشمنی برنیامده باشد. قرآن کریم به عنوان یک دستور تبلیغی به پیامبر(ص) می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^{۵۳} «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هرکسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است» و این بیانی عام است که شامل هرگونه بحث با هر شخص یا گروهی است که در پی یافتن حقیقت باشد. از این رو، هرکس بخواهد در هر مسئله‌ای از مسائل دینی، با انگیزه رسیدن به حق، گفتگو کند، باید به این سه شیوه با او وارد گفتگو شد: ابتدا با منطق و استدلال و

برهان قاطع، که همان حکمت است، آن‌گاه با پند و اندرز و موعظه حسنه و سپس با جدال احسن.^{۵۴} خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^{۵۵} «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است، مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!»^{۵۶} این آیه کریمه درباره نحوه گفتگو با اهل کتاب است که باز سفارش می‌کند که جدالتان باید از نوع جدال احسن باشد و نباید برخورد خصمانه داشته باشید، مگر با آن دسته از اهل کتاب که ستمکار بوده و قصد خیانت و ضربه زدن به شما را داشته باشند. خلاصه آنکه، اسلام از منطق گفتگو، با آغوش باز استقبال می‌کند و دلیل این استقبال هم شاید این باشد که اساساً انسانها در قلمروهای گوناگون معرفتی، یک سلسله یقیناتی دارند که باید برای تحقق آنها تلاش مشترکی انجام دهند. چنان‌که مسلمانان با برخی از اهل کتاب، نظیر مسیحیان، هم در امور اعتقادی، یقینات مشترکی دارند و هم در مسائل و ارزشهای اخلاقی. از این رو، برای تحقق و گسترش عقاید توحیدی و ارزشهای اخلاقی در جهان باید تلاش مشترکی داشته باشند. اما درباره

۵۴. مطابق نظر علامه طباطبایی، ترتیب مذکور در آیه شریفه، از جهت مجاز بودن اقسام هرکدام از حکمت و موعظه و مجادله است؛ زیرا حکمت با تمامی اقسامش در آیه شریفه مجاز شمرده شده است، ولی موعظه فقط قسم حسن و نیکوی آن، و مجادله فقط نوع احسن و بهترین آن مجاز دانسته شده است (ر.ک: المیزان، ج ۱۲، ص ۳۷۳).

۵۵. عنکبوت، ۴۶.

۵۶. مقصود از مجادله و جدل، قیاسی است که بتواند طرف را وادار به تسلیم کند و این قیاس باید از موادی تشکیل شود که مقبول طرف است، اعم از اینکه یقینی باشد یا نباشد، مقبول عموم باشد یا نباشد (ر.ک: آشنایی با علوم اسلامی، قسمت منطق، ص ۱۱۴).

۵۲. مثلاً در جنبه تصویب و اجرای قوانین، در حاکمیت دینی هر چند منشأ جعل و اعتبار قوانین، خداوند متعال است، لیکن به لحاظ تصویب و اجرای این قوانین، رأی و نظر مستقیم یا غیرمستقیم مردم دخالت دارد.

۵۳. نحل، ۱۲۵.





مسائلی که مورد اختلاف است، اولاً؛ باید سعی داشته باشند که با همکاری، به جوابهای مطمئن تر و یقینی تری نایل شوند و یکی از راهها، بحث و مناظره و گفتگو است و مادامی که در این مسائل به نتایج یقینی نرسیده‌اند، روابط سالم و دوستانه‌ای با همدیگر داشته باشند، تا با تلاش مشترک، بتوانند در جهت حل آن مسائل به یکدیگر کمک کنند و اگر احیاناً گروهی به نتایج صحیحی رسیدند، از دستاورد آنها، دیگران هم استفاده نمایند.^{۵۷}

اگر گفتگو با این اهداف باشد، کاملاً مطلوب و مورد پذیرش و تأیید اسلام است و تفکر اسلامی هرگز از چنین گفتگوهای منطقی و حقیقت جویانه‌ای نه زیان دیده و نه گریخته است. اما نکته‌ای که قرآن کریم در این باره نسبت به آن هشدار می‌دهد، این است که بدانیم مشرکان همیشه از این گفتگوها قصد خیر ندارند و شاید توطئه و فریبی در کار باشد؛ قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^{۵۸} «زکاتها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و در

راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه، این، یک فریضه (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است!». از این آیه به دست می‌آید که اصل گفتگو، حق مشرکان است و باید از آن استقبال کرد، اما در آیات بعد حقایقی ذکر می‌شود که نشان می‌دهد نباید نسبت به پیمانها و سخنان نرم مشرکان اطمینان صددرصد داشته باشیم: «كَيْفَ وَ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ

۵۷. «استبداد، سکولاریزم و حکومت دینی»، ص ۲.

۵۸. توبه، ۶۰.

وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ»^{۵۹} «چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می‌کنند، و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می‌کنند، ولی دل‌هایشان ابا دارد و بیشتر آنها فرمان‌بردار نیستند!». بنابراین، قرآن کریم گوشزد می‌کند که در گفتگوها و در عهد و پیمانهایی که با کفار و مشرکان می‌بندید، مواظب باشید فریب چرب زبانی آنان را نخورید، ممکن است نقشه سلطه در کار باشد. در زمان ما این خطر کاملاً محسوس است و چنانچه از نوشته‌های بعضی از نویسندگان غربی به دست می‌آید، غرب خود را صاحب فرهنگ برتر می‌داند و از طریق گفتگوی تمدنها، در پی برخورد با تمدنهای غیر غربی، و در نتیجه، حذف آنها است.^{۶۰} و همان‌طور که برخی از متفکران مسلمان دریافته‌اند، گرایش تمرکز گرایانه و انحصار طلبانه در فرایند رابطه غرب با دیگران، مبتنی بر شیوه برخورد می‌باشد و از طریق برخورد با دیگران و مهار آنان و از بین بردن هویت و شخصیت و قدرتشان، سعی دارد، تا رسالت اصیل تمدنی خود را بر دیگران تحمیل کند و به اصطلاح، آنها را متمدن سازد.

نتیجه‌گیری

۱. تساهل به معنای اسلامی، بیشتر رویکردی هدفمند است که در راستای معرفی و شناخت حقایق اسلام و جذب انسانها برای آشنایی و درک آن است. بر این اساس، تساهل دینی در اسلام به معنی سازش با هرگونه تفکر دینی و غیردینی و یا تأیید آنها نیست؛ زیرا اسلام متبنی بر پذیرش وجود حقیقت یگانه و

۵۹. توبه، ۸.

۶۰. فوکویاما، آمریکایی ژاپنی تبار در کتاب پایان تاریخ، و هانتینگتون در کتاب برخورد تمدنها به این مطلب اذعان نموده‌اند (ر.ک: «تمدنهای جهانی تدافع یا برخورد؟».

مطلق الهی است که بدیهی است چنین تفکری مبتنی بر اصول و قواعدی الهی است که نمی‌تواند قواعد خارج از آن را اگر شامل اصول صحیحی نباشند، بپذیرد.

۲. ملاک حقانیت هر تفکری در این دیدگاه دینی، کلام خداوند است که به عنوان آفریدگار انسان اصول دینی اسلام را برای سیر تکاملی او تعیین نموده است. این در حالی است که بر مبنای تساهل غربی، حقانیت مطلق به این معنی وجود ندارد و هیچ مکتب و دینی نمی‌تواند ادعای شناخت و سیر به سوی حقیقت را داشته باشد.

۳. مطابق با این تفکر نسبی‌گرایانه و شکاکانه، هر اندیشه و روشی می‌تواند در جایگاه خود صحیح باشد و باید طرف‌داران اندیشه‌های گوناگون، نسبت به هم تساهل مطلق داشته باشند. وقتی حقیقتی، چه الوهی چه غیرالوهی، وجود نداشته باشد، همه امور نسبی بوده و دلیلی برای مخالفت با دیگر مسالک و تفکرات وجود نخواهد داشت.

۴. چنان‌که مشهود است، این تفکر کاملاً با تفکر اسلامی در مورد تساهل تفاوت دارد و به هیچ عنوان هدف تساهل اسلامی را که همان رسیدن انسان به کمال عالی است، دنبال نمی‌کند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آقاچانی قناد، محمدرضا، تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی (ع)، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۰ ش.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۴۲۱ ق.
- اسدالهی، طاهره، «جایگاه تساهل و تسامح در قوانین حقوقی - اجتماعی اسلام»، مجله قیسات، شماره ۳۲، ۱۳۸۳ ش.
- بستانی، بطرس، محیط المحيط، بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م.
- بشیریه، حسین، دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، علوم نوین، ۱۳۷۴ ش.
- بهشتی، سید علیرضا، و... «تساهل و تسامح»، مجله نامه فرهنگ، شماره ۲۸، ۱۳۷۶ ش.
- حنایی کاشانی، محمدسعید، «تسامح و تساهل»، مجله نامه فرهنگ، شماره ۲۸، ۱۳۷۶ ش.
- خاتمی، سید احمد، «تسامح و تساهل دینی»، در: تسامح آری یا نه؟ مجموعه مقالات موافقان و مخالفان تسامح، قم، خرم، بی تا.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
- رحیم‌پور ازغدی، حسن، «اجتهاد، شهید نبرد تحجر و التقاط (بحثی در تساهل نظری و عملی)» مجله کتاب نقد، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۷۹ ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۴ ق.
- عماره، محمد، «تمدنهای جهانی تدافع یا برخورد؟»، ترجمه سید محمد میرزایی، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۴، ۱۳۷۹ ش.
- فولادی، محمد، «تساهل و تسامح از منظر دین»، مجله معرفت، شماره ۳۵، ۱۳۷۹ ش.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۱ ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه



- الوفاء، ۱۴۰۳ق. کتاب درباره مدارا»، مجله کیان، شماره ۴۵، ۱۳۷۷ش.
- محمودی، سید علی، «تساهل منفی و تساهل مثبت در قلمرو فلسفه سیاسی معاصر»، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۹۸، ۱۳۷۲ش.
- محمودی، فتحعلی، تساهل و تسامح اخلاقی، دینی، سیاسی، قم، طه، ۱۳۷۹ش.
- مصباح یزدی، محمدتقی، پرسشها و پاسخها، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱ش.
- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۸۷ش.
- وارناک، بارونس، «مرزهای مدارا»، به نقل از: «چند
- کتاب درباره مدارا»، مجله کیان، شماره ۴۵، ۱۳۷۷ش.
- یثربی، سید یحیی، «استبداد، سکولاریزم و حکومت دینی»، مجله کتاب نقد، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۷۷ش.
- Aminrazavi, Mehdi; & Ambuel, David, *Philosophy, religion, and the question of in tolerance*, Paperback, 1997.
- Hinnells, John R, *A new dictionary of religions, Hinduism*, Paperback, Second Edition, by Penguin Books, 1997.
- Hornby, A.S, *oxford advanced learner's dictionary of Current English*, Published: Oxford University Press, 1999.
- Locke, John, *A Letter Concerning Toleration*, translated by William Popple, 1689.

